بسم الله الرحمن الرحیم

### اشاره

بحث در ادله حجیت فتوا و وجوب مراجعه به مجتهد در احکام و اعمال بود؛ دومین آیه‌ای که به آن استشهاد شده بود آیه ذکر «فَسئلوا أَهلَ الذِّکر إن کُنتُم لا تَعلَمون» بود که در دو جای از قرآن کریم آمده بود: یکی آیه 43 سوره نحل و دیگری آیه 7 سوره انبیاء.

### ادامه نکات آیه ذکر

در ادامه نکات آیه ذکر، به نکته دهم رسیدیم با این مضمون که ذیل آیه روایاتی وارد شده بود که برخی از آن‌ها ظاهر اولیه‌ای که ما از آیه استفاده می‌کردیم را نفی کرده و اهل ذکر را، اهل‌بیت بیان کرده بود و این باعث پیدایش یک سؤال شده بود که نمونه آن در موارد دیگری در روایات تفصیلی موجود است و این نمونه هم به این صورت است که در روایات تفصیلی گاهی اوقات آیه را تعمیم می‌دهد و گاهی تطبیق می‌دهد که مطابق ظاهر است، ولی خفایی در آن است که می‌گوید این هم مصداق آیه است. گاهی هم روایت ذیل آیه، مفهومی را تعمیم می‌دهد و یا تضییق می‌کند و از این هم نمونه‌های زیادی در روایات تفصیلی داریم.

#### ارزیابی نوع سوم روایات

ولی در نوع سوم از روایات، آیه را به چیزی تفسیر کرده و حصر در آیه کرده بود، ولی چیزی را که از آیه بیرون برده بود، مورد آیه بود.

این امر متفاوت با انواع قبلی است، اینکه روایت موضوعی را با آیه تطبیق دهد و در ظاهر آیه باشد مانعی ندارد، این هم که روایت، مفهوم در آیه را تعمیم دهد به غیر از آنچه در ظاهر است، بلااشکال است؛ همان‌طور که اگر آیه را تضییق بکند، بلا اشکال است؛ اما آنچه در اینجا با آن مواجه هستیم این است که آیه تفسیر و تضییقی را می‌آورد که نتیجه آن خروج مورد از آیه است.

گفته شد که راه‌حل این مسئله وجوهی است و از زمان مرحوم شیخ هم مطرح بوده است و علی‌القاعده ریشه‌ای در دوره قبل هم باید داشته باشد و قاعدتاً این توسعه و تعمیقی که در کلام شیخ می‌باشد قبل از آن نبوده است.

درمجموع با دسته‌بندی که صورت گرفت، پنج وجه گفته شد که با دقت و ملاحظاتی که ذکر شد، وجه سوم و چهارم برطرف‌کننده مشکل بود؛ ولی وجه پنجم، بحثی داشت که نیاز به مجال واسع‌تری برای بررسی همه جوانبش وجود دارد که الان نیازی به پرداخت موسع به آن نیست، اما اجمالاً مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### بررسی وجه پنجم

وجه پنجم به گفته مرحوم علامه این‌گونه بود که می‌شود در یک آیه و یا فقراتی از یک آیه قرآنی که به‌هم‌پیوستگی داشته و دارای یک سیاق واحد به هم متصل هستند، با یک دید تجزیه‌ای این‌ها را از هم جدا کرده و همزمان یک جمله در یک آیه دو کارکرد داشته باشد –در عین اینکه این جمله در ضمن کل یک معنایی را افاده می‌کند بشود آن جمله را تقطیع کرد و در همان تقطیع یک معنایی با یک تفاوتی افاده بکند- و مثالی هم که در کلام شریف ایشان آمده است این آیه شریفه است: «**قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ في‏ خَوْضِهِمْ يَلْعَبُون**‏»(انعام/91).

این آیه ابتدائاً کلی است که باهم یک معنایی را افاده می‌کند و می‌گوید وقتی‌که با کسانی مواجه می‌شود که در جبهه مخالف شما قرار دارند، شما به خدا توکل کن و به آن‌ها توجه نکن؛ به‌عبارت‌دیگر شما به خدا اعتماد کن و به آن‌ها توجهی نکن و بگذار آن‌ها در مسیری که قرار گرفته‌اند، جلو رفته و مشغول به گناهان و معاصی خودشان باشند؛ طبق گفته علامه، اینجا با اینکه یک جمله مرکبه با یک بافت و ساختار ترکیبی قرار گرفته، ولی می‌توان این را به‌گونه‌ای تقطیع کرد. می‌شود فقط «**قُلِ اللَّهُ**» را به‌تنهایی معنا کرد، می‌توان این جمله را با جمله بعدی به صورت «**قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ**» معنا کرد که معنای درستی دارد و حتی می‌توان با جمله بعدی «**قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ في‏ خَوْضِهِمْ**» معنا کرد و درنهایت هم می‌توان به صورت ترکیبی، همه جمله را در نظر گرفت و درواقع این جمله باآنکه یک ساختار واحد دارد، می‌توان به چهار وجه معنا کرد.

در آیه موردنظر ما نیز به نحوی می‌توان این وجه را تطبیق داد و اگرچه این آیه در ضمن یک مطلب و به‌هم‌پیوسته آمده، ولی درعین‌حال می‌توان ابتدای آن را یک جمله تام گرفته و گفت: «**وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ إِلاَّ رِجالاً نُوحي‏ إِلَيْهِمْ**‏» و ادامه آیه « **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون**»(نحل/43) را، مطلب جدیدی گرفت، ضمن اینکه بافت کلی آیه، درعین‌ میسّر بودن جداسازی آن محفوظ است.

#### نتیجه وجه پنجم

با توجه به وجه پنجم، تفسیر روایات ذیل آیه به این صورت می‌شود که باید گفته شود این‌ روایات ناظر به «**فَسْئَلُوا ...»** تقطیع شده است و نه ناظر به «**فَسْئَلُوا ...»** در کل آیه.

#### ارزیابی نظر مرحوم علامه

این بحث به‌عنوان یک تئوری در تفسیر آیات قرآن که به گفته مرحوم علامه نیاز به گسترش بیشتری دارد، می‌تواند از دو منظر بررسی شود.

#### منظر کبروی

در این منظر سؤال می‌شود که آیا اصل این قاعده را به‌عنوان یک قاعده تفصیلی می‌توان مورد اعتماد قرار داد؟ و طبق آن در جاهایی که جمله مرکب که امکان تقطیع به فرازهای مستقل دارد، این تقطیع و قول به امکان پیدایش دو معنا جایز است یا خیر؟

این جملات مرکب دو نوع هستند:

1. گاهی اوقات جملات مرکبی هستند که این جمله‌ها را می‌توان تقطیع کرد(مانند آیه موردبحث ما)، ولی در حالت کلی این اجزاء به یکدیگر گره‌ خورده‌اند.

2. نوع دیگر، این است که حتی در جملاتی که دارای قیودی است، از آن قیود صرف‌نظر کرده و جمله را معنا کنیم.

مثلاً در آیه شریفه «**قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ**...» هر دو نوع این‌ها وجود دارد. نوع اول که دو جمله را از هم جدا کنید به این صورت است که «**قُلِ اللَّهُ**» جمله‌ای است که یصح السکوت علیها است یعنی اگر چیز دیگری هم نبود می‌توان به تنهایی به صورت جمله تامّه به کار برد که البته اینجا پیوسته شده است به «**ثُمَّ ذَرْهُمْ**...»

در اینجا اگر بخواهیم تقطیع جمله‌ای را اجرا کنیم دو جمله است.

ولی با توجه به قید آخر می‌توان گفت در اینجا دو جمله هم تفکیک نشده است و می‌شود به این صورت گفت که «**ثُمَّ ذَرْهُمْ في‏ خَوْضِهِمْ**» را از «**يَلْعَبُون**» جدا کنیم درحالی‌که «**يَلْعَبُون**» ادامه جمله است و نمی‌توان این را مستقل کرد؛ بنابراین مستقل سازی در جایی است که اجزاء در جمله هرکدام به تنهایی یک جمله شود.

ولی گاهی ما قیدی را کنار می‌گذاریم و جمله یک معنا می‌دهد و با قید معنای دیگری می‌دهد که آن قید به تنهایی معنایی ندارد؛ مانند «**يَلْعَبُون**» که به تنهایی معنایی نمی‌دهد، ولی همین کلمه را یک‌بار با قبل می‌آوریم یک معنا می‌دهد و گاهی هم آن را حذف می‌کنیم و معنای دیگری حاصل می‌شود.

#### سؤال:

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا به‌طورکلی این تقطیع و قول به امکان پیدایش دو معنا جایز است یا خیر؟

#### جواب:

تصویر مسئله انواعی دارد که عرض شد، ولی اگر بخواهیم در اینجا تشبیهی بکنیم که عمق بیشتر معنا را نشان بدهد، در حقیقت عمق این قاعده تفسیری چیزی شبیه قاعده «استعمال لفظ از اکثر از معنا» می‌باشد.

شما چطور می‌توانید بگویید که یک کلمه در یک آیه دو معنا دارد، مثلاً کلمه «عصر» در «**وَالعَصر**» دو معنا دارد: یکی به معنای بعدازظهر مقابل ظهر و یک معنا عصر به معنای مطلق زمان، یک زمان ممتد. همین استعمال لفظ از اکثر از معنا که در مفردات بیشتر به ذهن ما خطور می‌کند، در اینجا در یک جمله به صورت بیش از یک معنا اعمال می‌شود. این عبارت «**قُل الله**» به یک معنا به کار می‌رود و درآن‌واحد در جمله «**قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ**...» به معنای دیگری است که گویا این عبارت درآن‌واحد در دو معنا به کار رفته است، منتهی این در جمله است؛ و در آیه موردنظر ما، عبارت «**فَسئَلوا أَهل الذکر**» اگر با قبل به کار برود، به‌گونه‌ای معنا می‌شود که علمای یهود را هم دربرمی‌گیرد و اگر در یک منظر دیگر جداسازی‌اش کنید، دیگر ارتباطی به علمای یهود نداشته و فقط اهل‌بیت را شامل می‌شود.

#### بررسی قضیه

مسئله اول ما این بود که آیا کبرای این قضیه درست است یا خیر؟

از نظر عقلی و علی‌الاصول و مبدئیت و حتی عرفی هم مشکلی نیست که کسی جمله کامله‌ای بیاورد که همزمان بدون قیدها معنایی افاده بکند و با قیود هم معنای دیگری را افاده کند و فرقی نمی‌کند که معانی عام و خاص باشند یا متباین باشند.

و یا اینکه چند جمله را باهم در یک سیاق واحد بیاورد که یک معنای واحدی می‌دهد و درعین‌حال تجزیه‌های آن و قطعات جدای آن نیز هرکدام معنایی را افاده بکنند که این هم مانعی ندارد.

حتی اگر به‌گونه‌ای باشد که به‌قول‌معروف به آن پاراف گفته می‌شود و عبارت دارای پاراف‌های متعدد باشد که این پاراف در سیاق آن قبل و بعد یک معنا را افاده می‌کند، ولی همان پاراف را اگر از قبل و بعد جدا کنند، معنای دیگری می‌دهد و هر دو هم مراد باشد بازهم مشکلی نیست و از نظر عقلی هم مانعی ندارد به همان دلایلی که در استعمال لفظ از اکثر از معنا گفته شده است. چون استعمال لفظ از اکثر از معنا عمده اشکالی که در آنجا وارد شده است این است که درآن‌واحد نمی‌شود لفظ را فانی در چند معنا دید، لفظ به تعبیری که در المنطق و اصول فقه ملاحظه شده است، فانی در معنا می‌شود. یا به‌عبارت‌دیگر لفظ فانی در مفهوم است و مفهوم هم فانی در مصداق است و نهایتاً لفظ وقتی که به کار می‌رود، آن را فانی در معنا می‌بینیم که گفته شده یک لفظ نمی‌تواند در دو معنا فانی شود، چراکه ذهن بشر این توانایی را ندارد که لفظ را درآن‌واحد فانی در دو معنا ببیند؛ البته در همان‌جا بزرگان فرموده‌اند که اتفاقاً ذهن بشر این قدرت را دارد که لفظ را فانی در دو معنا ببیند و این فقط عجز اولیه‌ای است که انسان به ذهنش می‌آید، درحالی‌که گفته شده است ذهن بشر این قدرت و توانایی را دارد که یک لفظ را در 70 معنا فانی ببیند، وضع و استعمال هم که مشکلی ندارند و لذا استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز است؛

بنابراین در باب بحث کبروی در مانحن فیه که چیزی شبیه استعمال لفظ در اکثر از معنا است، با این تفاوت که اینجا استعمال در جمله است، علی‌الاصول امکان‌پذیر و بلامانع است.

اما سخن بر سر استظهارات و ظهورات قصه است، دقیقاً مانند بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا که گفته می‌شد عقلاً جایز است ولی این خلاف ظاهر است و نیازمند قرینه است که اگر نباشد کلام مجمل می‌شود و یا قدر متیقن می‌شود که باید آن را در نظر گرفت چراکه مشترک لفظی گاهی بین متباینین است و گاهی بین عام و خاص است و اگر بین متباینین باشد مجمل شده و اگر بین عام و خاص باشد، قطعاً باید قدر متیقن را در نظر گرفت.

و در بحث ما هم «الکلام، الکلام». شاید شما صدها آیه را بتوانید پیدا کنید که این ظرفیت را داشته باشد که به یکی از دو شکل از تقطیع صورت پذیرد که هر دو نوع تقطیع عقلا ممکن است، اما این یک امر خلاف ظاهر است و ما نمی‌توانیم به خلاف ظاهر میل پیدا کنیم مگر اینکه قرینه یا روایت و دلیلی داشته باشیم؛ اما اینکه کسی بگوید متن قرآنی متفاوت با روایات است، اصلاً قرآن کلامی است «یَجری مَجرَی الشَمس» و اینکه ظرفیت کلام خداوند بیش از کلام‌های عادی است، کبرای کلی درست است، ولی معنایش این نیست که ما اجازه داشته باشیم که قراین عرفی که در آیات جاری هستند و به آیات رنگ معنایی خاص می‌بخشد را کنار بگذاریم، منتها با قرینه‌ای می‌شود و قرینه‌اش این است که در روایتی بیاید یا در خودِ آیه قرینه‌ای پیدا بکنیم و احتمالش نیز مانعی ندارد که انسان در هر آیه‌ای که وارد می‌شود به‌عنوان یک قاعده این را توجه کند که آیا می‌شود همزمان گفت کل معنایی را افاده می‌کند ولی با برش‌ها معانی دیگری از آیه را استفاده کنیم؟ این نگاه و منظر خوبی است و کمک هم می‌کند برای اینکه انسان بفهمد که چقدر تمام است و چقدر تمام نیست و کم می‌کند که ما به سراغ روایات رفته و ببینیم که آیا روایات این برش‌ها را به آیه زده‌اند یا خیر؛ اما بدون قرینه و برخلاف آن قرینه‌ای که مفروض این است که در آیه وجود دارد ما بخواهیم این تجزیه و تبعیض و برش دهی را به فرازهایی از آیه بدهیم جای تأمل دارد. به‌خصوص در آن قسم دوم یعنی جایی که جمله واحده‌ای است و شما می‌خواهید با قید و بدون قید به آن معنا بدهید. این کار دشواری است و اعتماد بر این معنا خالی از اشکال نیست. ولی احتمال معنا اشکالی ندارد و اینکه ذهن این قدرت را داشته باشد که آیه را قطعه‌بندی کرده و معانی مختلف را استخراج کند چیز خوبی است، ولی اگر بخواهد اعتماد به آن معنا بکند «دونَه خَرقُ الغطاء» بوده و این خارج از مدار حرکت کردن در حد یک احتمال است و الا نیاز به قرینه دارید مگر اینکه اصلاً آن پیوستگی مجموعی، خودش ظهوری در آیه نداشته باشد.

درواقع در جاهایی که چند جمله در کنار هم قرار گرفته‌اند ما به سیاق خیلی قائل نیستیم. مثلاً در یک آیه یا روایت چند حکم قرار گرفته است و سیاق اینکه این احکام همه باید وجوبی یا استحبابی باشند اصلاً نمی‌پذیریم و بگوییم که یکی وجوب است و دیگری غیر وجوب است اشکالی ندارد. مثلاً در ابتدای سوره بقره که چندین وصف را برای مؤمنان ذکر می‌کند، سیاق این نیست که همه بحث‌ها یک احکام الزامی را افاده می‌کند. ممکن است یکی الزامی باشد و دیگری رجحانی باشد؛ و یا در وصیتی که حضرت لقمان سفارش‌هایی را به فرزندش می‌کند ما اصلاً سیاق را در آنجا نمی‌پذیریم.

ولی اگر در جایی مفروض این باشد که یا به لحاظ ادبی و وضع و یا با قراین و سیاق یک کل به‌هم‌پیوسته شود و این پیوستگی معنایی را به کل بدهد شما بخواهید درعین‌حال که این کل مراد باشد، برش‌هایی را به صورت جداجدا در نظر بگیرید و معانی متفاوتی هم بگیرید نیاز به این دارد که یا قرینه‌ای متصله در آیه باشد و یا قرینه عقلیه‌ای در آنجا کمک کند و یا اینکه قرینه منفصله‌ای در روایات بیاید و به ما بگوید که به چه صورت است.

### نتیجه

بنابراین ما کبرای قضیه را بالجمله نمی‌توانیم بپذیریم، ولی فی‌الجمله می‌توان گفت که آیه ظرفیتی دارد که می‌توان آن را تقطیع و معنا کرد. مثلاً در آیه «**قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ**...» اگر احتمال هم داده شود، معنای به دست آمده از تقطیع، معنایی است که مطابق با معارف دینی است و جای وسواس و احتیاط نیست.

اما بحث در جایی است که ما می‌خواهیم معانی متفاوتی را جدا بکنیم که حرف جدیدی را از آیه استخراج کنیم و نسبت هم بدهیم به آیه، با این قیود یک مقدار کار دشوار می‌شود، مگر اینکه روایات آن را افاده بکنند.

#### نکته کلیدی و تأکیدی

شما باید تفتّن به این قاعده را داشته باشید و هرجایی که می‌خواهید آیه‌ای را بررسی بکنید، تفتّن به این داشته باشید که آیا می‌شود با برش زدن آیه، مفاهیم و معانی دیگری را بررسی کنید یا نه. اگر امکان این برش زدن وجود دارد، این مسئله ذهن را فعال و آماده می‌کند که ببینید در اصل آیه،‌ آیا قرینه‌ای وجود دارد یا خیر و ممکن است کمک کند به اینکه بعضی از سیاقاتی که گفته می‌شود قرینه نیست ثابت گردد، وقتی سراغ روایات می‌روید، ممکن است ببینید که روایات نیز شما را به همین وادی می‌برد و و کم نداریم مسائلی که روایات ما آیه را تقطیع کرده است از قبل و بعد درحالی‌که بدون آن تقطیع ما آیه را نمی‌فهمیم.

در مواردی ذهن انسان اگر عبارت را از سیاق آیه جدا بکند، مسئله دیگری می‌فهد. مثلاً در آیه شریفه: «**فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه‏»(**عبس/24) سیاق آیه می‌گوید که ببینید که غذا از چه چیزی تهیه شده است و آیات خدا را در این مواد غذایی فراهم آمده از طبیعت، تماشا کن که این توحید می‌شود. ولی اگر آیه را از این سیاق جدا کنیم آیه ‌این‌گونه معنا می‌دهد که دقت کن که علمت از کجا ناشی شده است که اصلاً چیز دیگری است.

این احتمالات انسان را کمک می‌کند تا از سیاقات بی‌خود قرینه نگیرد و در روایات نیز دقت کند که شاید او را همراهی ‌کند.

#### ملاحظه در وضع لفظ برای حاق معنا

مرحوم علامه یکی این قاعده را مهم می‌دانند و دیگری اینکه وضع الفاظ را برای حاق معانی. مثلاً لفظ رزق وضع شده است برای معنای مجردی که خیلی می‌تواند شمول داشته باشد.

ما در وضع الفاظ برای حاق معانی مرحوم علامه نیز همین حرف را داریم. در مقام استظهار، در مدار لغت حرکت می‌کنیم؛ ولی اینکه می‌شود لفظ را به اعمال بیشتری برد، علی‌الاصول درست است، منتهی نیاز به یک شاهد و قرینه‌ای دارد.